

مراسم چهلیم رهبر شهید در سیس آباد با حضور امام جمعه مشهد برگزار شد

صاحب عزای این مجلس، همه مردم اند

۳



فرزانه شهامت با همه تعزیه هایی که تابه حال رفته ایم، تفاوت دارد. از صاحب عزایی که در صدر مجلس نشسته باشد و مهمانان، برای سرسلاستی به سراغش بروند، خبری نیست. کسی از روی اجبار سنت ها به مراسم نیامده و تنها، پای عشق به آقای شهید ایران در میان است. مهمانانی که در بیست و هفتمین روز مرداد، برای مراسم چهلیم خاک سپاری رهبر شهید، به مجتمع حضرت مهدی (عج) در سیس آباد آمده اند، خود را صاحب عزای منتقم می دانند. چشم های خیس و پرچم های سرخی که لابه لای جمعیت، قد علم کرده اند، می گوید که مردم نشسته در حسینیه، اهل برخاستن اند و بنای گذشت از خون آقای شهیدشان را ندارند.



مبارزه ادامه دارد

بسیاری از مهمانان مراسم، رهبر شهید را در زمان حیات، از نزدیک ندیده بودند. تمام حسرت این ندیدن ها، شده است شوق شنیدن از آقا و مرام و مسلکشان، آن هم از زبان کسی که منصوب ایشان بود به عنوان نماینده ولی فقیه در خراسان رضوی و امام جمعه مشهد. آیت... سید احمد علم الهدی، با صدایی محزون، این داغ ناتمام را تسلیت می گوید و خاطراتی را از زبان رهبر شهید بیان می کند. مثل ماجرای تنگدستی آقا هنگام تولد دومین فرزندشان و زهدی که از همان دوران طلبگی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا دوران فعالیت در حزب جمهوری اسلامی، ریاست جمهوری و رهبری، همراه همواره زندگی شان بود.

او محور فضیلت های شخصیت آقا را مقاومت و مبارزه شان برمی شمارد. از تأثیر شخصیت شهید نواب صفوی روی ذهن آقا وقتی نوجوانی چهارده ساله بودند، می گوید و ادامه می دهد: مبارز آفرینی و مقاوم آفرینی ایشان، مهم تر از مبارزه و مقاومت شخصی شان بود. یک روز خدمتشان عرض کردم آقا، با مخالفت ها و بحران هایی که وجود دارد و حملات و تهاجمات که بسیار شدید است، تکلیف ما چیست؟ واقعا باید مسیرمان را عوض کنیم؟ ایشان فرمودند: انقلاب به پیروزی نرسیده، ما وسط انقلاب هستیم. از بین رفتن شاه و حکومت ستمشاهی، پیروزی نهایی نبود؛ یک نظام، دولت و قدرت به دست انقلاب افتاد تا انقلاب، توسعه پیدا کند. مبارزه ادامه دارد. قبلا با یک ساواکی مبارزه می کردیم؛ امروز با رسانه های صهیونیستی دنیا و استعمار جهانی مبارزه می کنیم. مبارزه ادامه دارد تا پیروزی انقلاب؛ یعنی لحظه ای که وجود مقدس بقیه... (عج) پرچم را به دست بگیرند و خودشان در میدان حاضر شوند.

دعوت به پیروی حقیقی از شخصیت آقای شهید، حسن ختام صحبت ها در محفلی است که در اوایلین دقایق برگزاری اش، سکوت محض بر آن حاکم شده است: «امام زمان (عج) نوکر به روز می خواهند و فقیه بودن، مجتهد بودن و امثال این ها به تنهایی در خدمت حضرت ارزش ندارد. ممکن است در میان شما عزیزان جوان، یک نفر نوکر به روز آقا باشد و حضرت برای آواز من هشتاد و دو ساله که نزدیک به هفتاد سال طلبه بوده ام، بسیار بیشتر ارزش قائل شوند. نوکر به روز نمی تواند رفاه طلب و عافیت خواه باشد. اگر در این مسیر افتاد، کنار گذاشته می شود و وای به حال کسی که از این مقام، بیرونش کنند.»



دعاگوی همیشه

ننه مریض احوال است. صبح رفته است درمانگاه سیدالشهدا (ع) در رسالت ۸۱ و دکتر، با یک نسخه بلند بالا، پیرزن را فرستاده است دارو خانه. نتیجه اش همین پلاستیک پر از قرص و شربت است که گذاشته کنار خودش، چفت دیوار حسینیه. با چشم هایی کم فروغ از ضعف بیماری، می گوید: می خواستم برگردم خانه مان در خیابان بهرام خزانه داری. یکهو یادم آمد که توی مسجد امام حسن مجتبی (ع) اعلان کرده بودند که در مجتمع حضرت مهدی (عج)، تعزیه است برای چهلیم آقای شهید. راهم راکج کردم به این سمت. لایذ روزی ام بوده و دعوت شده ام. بانوی سالخورده محله دروی که خود را معصومه آبیار معرفی می کند، اعتقاد دارد به اینکه برای رفتن به روضه ابا عبا... (ع) باید توفیق داشته باشی و حضرت اسمت را جزو گریه کن هایشان نوشته باشند. این مجلس هم که مال سلاله حضرت است و فرقی ندارد با دیگر مجالس اهل بیت (ع).

حاج خانم راست می گوید. حال و هوای مراسم، همان است که در روضه های محرم و صفر بود و شهادت آقا و خانواده شان، تکرار روضه های کربلاست انگار. از تشنگی شان در لحظه شهادت با زبان روزه گرفته است تا پرپر شدن نوه خرد سالشان که نهم اسفند، برای آخرین بار، آفتاب به موهای طلایی اش تابید. صحبت از زیارت مزار آقای شهید که به میان می آید، ننه با حسرت می گوید که هنوز قسمتش نشده است. هر وقت رفته است حرم، مناسبتی در کار بوده و غلغله جمعیت زائران، امکان ایستادن در صف طولانی زیارت مزار آقا را از تن نحیف او سلب کرده است. قول می دهد اگر در رواق دارالذکر نایب الزبارة اش باشیم، تا همیشه، پای سفره پربرکت دعا هایش، مهمانان کند.

دلتنگی، جایگزین بی تابی

چند دقیقه ای از شروع مراسم نگذشته است که به دعوت خادمان مجتمع، برای دومین بار، به بلند شدن و جاباز کردن برای مهمانان تازه وارد دعوت می شویم. مجری مراسم از بلندگوی قسمت برادران نیز درخواست مشابهی را تکرار می کند. پیداست وسعت حسینیه، کفاف جمعیت را نمی دهد و حضور مشتاقان برای شرکت در مراسم چهلیم، میزبانان را نگران کمبود احتمالی فضا کرده است. قاری دارد آیات «فتح» را تلاوت می کند؛ همان سوره ای که آقا قرآنش را برای نصرت جبهه اسلام، توصیه کرده بودند. قرآن های شصت پاره هم بین جمعیت توزیع شده است و مردم، سرگرم تلاوت کلام... مجید برای شادی روح رهبر شهید هستند. بی تاب بی شب ها و روزهای نخست شهادت آقا، جاییش را داده است به دلتنگی و بغض هایی سنگین که با خواندن روضه غربت امیرالمومنین (ع) و فاطمه زهرا (س) در روزهای پس از شهادت پیامبر (ص)، فضای حسینیه را البریز از صدای گریه می کند.

مجلس آقای شهید همان است که خودشان دوست داشتند، ساده و بی تشریفات، با گریز به روضه سیدالشهدا (ع) و دادن آزادی کامل به جست و خیزهای سرخوشانه مهمانان خردسال، مثل مطهره سیزده ماهه که به همراه مادرش به مراسم آمده است. حرف زدن نمی تواند و زورگویی های کودکانه خود را با گریه، به کرسی می نشاند. لب های برجسته و دنیای معصومانه ای که در آن سیر می کند، ناخودآگاه، نقش چهره زهرامحمدی گلیا یگانی، را در ذهن ترسیم می کند. دشمن آمریکایی، فرصت زندگی را غارت کرد؛ از او، کودکان میناب و دیگر شهدایی که شمارشان تنها در ۴۰ روز نخست جنگ رمضان، از ۳۳۳۳ نفر فراتر رفت.

